

## تلاش برای غلبه بر احساس روانی "مرگ هراسی"، و بازتاب آن در ساختار متنی و درون مایه اشعار فارسی و انگلیسی: مطالعه موردی شعری از مولانا جلال الدین محمد بلخی و شعری از جان دان با رویکرد نقد "صورت گرایانه نوین"

بامشاد حکمت شعار طبری

استادیار زبان و ادبیات انگلیسی، گروه زبان و ادبیات انگلیسی، دانشگاه یاسوج، یاسوج، ایران.

بیژن حکمت شعار طبری

استادیار گروه زبان انگلیسی، دانشکده علوم انسانی، موسسه آموزش عالی آیندگان، تنکابن، ایران.

### چکیده

مسئله "مرگ" و پیچیدگی و ناشناختگی آن به عنوان یکی از موضوعات اصلی در بیشتر ادیان و فرقه‌های مذهبی در سراسر جهان شناخته می‌شود و در طول زمان از منظرهای گوناگونی مورد بررسی قرار گرفته است. حوزه ادبیات و شعر یکی از شاخص‌ترین این حوزه‌هاست و شاعران و نویسندگان از فرهنگ‌ها، زبان‌ها و ادیان مختلف بارها و بارها از زوایای مختلف به این موضوع پرداخته‌اند. لذا دور از ذهن نیست که چرا و چگونه دیدگاه‌های مذهبی یا عناصر تاریخی-اجتماعی و فلسفی-اعتقادی غالب در دوره زندگانی یک شاعر یا نویسنده بر ماهیت اثر ادبی خلق شده توسط او با موضوع یا محوریت مضمون "مرگ" تأثیر گذاشته باشد. مقاله فعلی با تمرکز بر موضوع "مرگ" به مقایسه دو شاعر که از دو مذهب و همچنین دو سنت ادبی متفاوت هستند می‌پردازد: این شاعران عبارتند از مولانا جلال الدین محمد بلخی شاعر پارسی گوی قرن هفتم هجری و جان دان شاعر انگلیسی قرن شانزدهم و هفدهم میلادی. در این مقاله دو شعر از این دو شاعر که مستقیم مرتبط با مضمون "مرگ" هستند، از منظر نقد ادبی "صورت‌گرایانه نوین"، مورد بررسی قرار می‌گیرند، و نتایج کار نشان می‌دهد که هر دو شاعر در تلاش هستند با اتکا به آرایه‌ها و مضامین تاریخی، ادبی و مباحث فلسفی، اعتقادی و مذهبی بر اضطراب ناشی از "مرگ" در اشعار خود مقابله کنند.

**کلمات کلیدی:** مرگ، مرگ هراسی، شعر، نقد صورت‌گرایانه(نوین)، مولانا، جان دان

### مقدمه و چارچوب نظری

"مرگ"، همواره در طول تاریخ بشر به عنوان یک واقعیت تلخ و گریزناپذیر و مبهم مطرح بوده است و او همیشه سعی نموده، با تمام وجود تلاش نماید بر اضطراب‌ها و تنش‌هایی اجتناب‌ناپذیر حاصل از آن در زندگی خود غلبه نماید. در واقع "مرگ" به یکی از اصلی‌ترین ترس‌های زندگی برای بشر تبدیل شده است و به همین علت در طول قرون، رهبران ادیان مختلف یا شخصیت‌ها و فرقه‌های مختلف مذهبی تلاش کرده‌اند تا با تکیه بر اصول و تعالیم خود به این مسئله بپردازند و آرامش را به ذهن‌های مضطرب برگردانند. با این حال، سوالات بی‌پاسخ پیرامون "مرگ" همچنان ذهن انسان را درگیر خود می‌نماید و هیچ فردی، با هر سن و سال یا باور مذهبی و اعتقادی معین و مشخص، نمی‌تواند مدعی باشد که به آن فکر نمی‌کند یا از آن هراسی ندارد. واژه "مرگ‌هراسی"، یا به انگلیسی "Thanatophobia" یک اصطلاح مربوط به حوزه روان‌شناسی و ادبیات است. این کلمه از «تاناتوس» در اساطیر یونانی که نماد مرگ است گرفته شده و به معنای ترس دائم و شدید از مرگ یا مردن بدون هیچ توضیح منطقی است (سینگ و روی، ۳۲). یونگ (۱۹۳۳)، به عنوان یکی از پیشگامان حوزه روانشناسی نوین، در توضیح علت این پدیده موارد زیر را مطرح می‌نماید:

۱. **ترس مستقیم از ماهیت مرگ:** این شکل از اضطراب، به علت ترس از مردن و پایان یافتن زندگی مربوط می‌شود. این ترس ممکن است ناشی از نگرانی‌های وجودی درباره ناپایداری زندگی و عدم اطلاع از اینکه چه چیزی بعد از مرگ وجود دارد، یا چه چیزی پس از مرگ انتظار فرد را می‌کشد، به وجود می‌آید.

۲. **ترس از وضعیت بدن بعد از مرگ:** بسیاری از افراد نگران جنبه‌های فیزیکی مرگ هستند. این مورد شامل نگرانی درباره چگونگی برخورد با بدن بعد از مرگ، فرآیند تجزیه و اینکه آیا فرد متوفی به یاد خواهند ماند یا خیر، می‌باشد. این ترس به باورهای فرهنگی و مذهبی و اعتقادی درباره زندگی پس از مرگ و نحوه رفتار با مردگان مرتبط است.

۳. **ترس از زمان از دست رفته:** این جنبه به این احساس روانی پایان‌پذیری مربوط می‌شود: یعنی این احساس که زندگی محدود است و افراد ممکن است نگران این باشند که نتوانند اهداف و رویاهای خود را پیش از مرگ محقق کنند. این موضوع می‌تواند به احساس اضطراب و عدم آرامش و افسردگی در زندگی منجر شود.

۴. **ترس از رنج:** فرآیند مرگ می‌تواند با درد و رنج همراه باشد و این واقعیت منبع اصلی اضطراب برای بسیاری از افراد است. نگرانی درباره کیفیت زندگی در روزهای پایانی و ترس از رنج طولانی مدت می‌تواند این اضطراب را تشدید کند.

۵. **ترس از ناشناخته:** مرگ به‌طور ذاتی پدیده‌ای نامشخص و نامعلوم است. ترس از اینکه پس از مرگ چه اتفاقی می‌افتد، می‌تواند به اضطراب منجر شود. این ترس غالباً با باورهای فردی و دیدگاه‌های مذهبی یا روحانی تلاقی دارد.

۶. **ترس از تنهایی:** مرگ همچنین می‌تواند احساس انزوا ایجاد کند. تفکر مردن در تنهایی یا فراموش شدن پس از مرگ می‌تواند منجر به احساس عمیق تنهایی شود.

با استناد به کلیت موارد اشاره شده توسط یونگ می‌توان استنباط نمود که چرا "مرگ" واکنش‌های روانی متعدد و مختلفی که بعضاً مبهم، غیرارادی و گیج‌کننده هستند در افراد مختلف ایجاد می‌نمایند، (کائور، بارنجی و رانی، ۷۸). علاوه بر این درک این موضوع قابل فهم خواهد شد: انسان در حالت عادی و در زمان حیات هیچ تجربه ملموس فیزیکی شاخصی از مرگ ندارد، و لذا هیچ گونه تمهیدی برای حصول اطمینان از درجه کیفیت ادراکی خود از واقعیت مرگ و نحوه حدوث آن و همچنین احساس ورود به این فرآیند یعنی فرآیند مردن یا از بین رفتن و نیست شدن، بدون ترس و واهمه و چرا و چطورهای فراوان، نمی‌تواند داشته باشد (کوبلر و راس، ۴). تنها نکته‌ای که او از آن مطمئن می‌باشد، این است که او در این راه تنهاست و کسی در زمان مرگ با او همسفر نیست.

با در نظر گرفتن موارد ذکر شده در بالا، دشوار نیست که بفهمیم چرا موضوع "مرگ" یا "مرگ هراسی" همواره در ادبیات ملل مختلف جایگاه مهمی به خود اختصاص داده است، و چرا در طول قرون و اعصار مختلف، فلاسفه، عرفا، نویسندگان، ادیبان و شاعران بسیاری تلاش نموده‌اند ذهن هراسان و سردرگم بشر را با فراهم آوردن پاسخ‌هایی قابل قبول و معقول آرام نموده و آن را برای پذیرش واقعیت "مرگ" و سفر پایانی آماده نمایند. بر این مبنا، تحقیق فعلی قصد دارد نشان دهد که در عین وجود تفاوت‌ها و رویکردهای مختلف دینی، اعتقادی و فلسفی و تاریخی در آثار ادبی و خالقان این آثار، می‌توان آثار تولید شده را دارای وجه اشتراک دانست، زیرا می‌توان آن‌ها را با محوریت مسأله "مرگ هراسی"، از منظر ساختار متنی (یعنی نقد فرمالیستی یا صورت‌گرایانه)، و درون‌مایه‌ای و تلفیق این دو شیوه (نقد صورت‌گرایانه نوین) مورد مقایسه قرار داد. به بیان دیگر، مقاله کنونی قصد دارد بر روی دو شخصیت ادبی برجسته از دو دین متفاوت و از دو دوره مختلف یعنی جان دان از عصر باروک ادبیات انگلیسی و مولوی از دوره ادبیات عرفانی فارسی متمرکز شود تا نشان دهد نقد مقایسه‌ای اشعار این دو نفر، در سطح زبانی، ساختاری، و درون‌مایه‌ای، به عنوان دو تن از شخصیت‌های مهم دینی و ادبی برجسته زمان خود، که باید بدون تعارف آن دو را به عنوان نمایندگان شایسته و آینه‌هایی تمام نما از تفکرات فلسفی یا عرفانی اسلامی و مسیحی غالب در

دوران خودشان در نظر گرفت، می‌تواند گزارشی معنادار از نحوه مواجهه این دو شاعر با مفهوم اضطراب ناشی از "مرگ" فراهم آورد. به این منظور، دو شعر بسیار معروف از این دو شاعر که مضمون هر دو "مرگ" است، انتخاب شده و از منظر نقد "صورت گرایانه" و نقد "مضمونی"، و تلفیق این دو شیوه یعنی از نگاه نقد "صورت گرایانه نوین"، مورد مطالعه قرار گرفته‌اند. این دو شعر عبارتند از: غزل ۹۱۱ مولانا با مطلع "به روز مرگ چو تابوت من روان باشد"، و غزلواره "Death Be Not Proud" از جان دان. اما قبل از وارد شدن در بحث اصلی این مقاله، در ابتدا فراهم آوردن توضیحی مختصر درباره این دو شیوه و رویکرد نقد ادبی، و سپس در مورد رویکردی نوین، یعنی نقد "صورت گرایانه نوین"، که از تلفیق این دو رویکرد در سال‌های اخیر حاصل آمده، ضروری به نظر می‌رسد:

صورت گرایی (فرمالیسم) را می‌توان به عنوان یک رویکرد انتقادی در نقد ادبی تعریف کرد که در آن متن مورد بحث به‌طور عمده به‌عنوان یک ساختار زبانی در نظر گرفته می‌شود. به عبارت دیگر، تمرکز اصلی این نوع از نقد ادبی بر روی ترتیب و آرایش ترکیب‌های زبانی است، نه بر روی معانی و مفاهیم حاصل از ارتباط بین واژه‌ها یا ترکیب‌های زبانی با دنیای فرا-متنی؛ آنچه در حوزه نقد بیوگرافیک و تاریخی یک اثر تعریف می‌شود. (ماترسن، ۸)

در نقطه مقابل نقد صورت گرایانه سنتی (فرمالیسم کلاسیک)، گونه از رویکرد نقد ادبی قرار می‌گیرد که از دیرباز همیشه مورد استفاده قرار گرفته است، که معمولاً تحت عنوان "نقد درون مایه‌ای (یا ضمنی) - تاریخی (و بیوگرافیک)" از آن یاد شده است. آبرامز (۱۹۵۳) در یکی از آثار برجسته خود از ضرورت اتکا بر فهم درست دوره تاریخی و عصری که خالق یک اثر در آن می‌زیسته سخن می‌گوید، و نبود این رویکرد را برابر با باز ماندن یک منقد ادبی از دریافت درست اثر و نادیده گرفته شدن بخش مهمی از سرنخ‌های احتمالی برای کشف و فهم بهتر مضمون‌های پنهان و زیر لایه‌های معنایی می‌داند. در همین راستا، در دهه‌ها پس از آبرامز هنوز تأکیدی بر اتکا بر این رویکرد نقد ادبی همواره وجود داشته است، و اکثر منتقدان ادبی با رد وثاقت و اعتبار اتکای صرف بر عناصر متنی در نقد ادبی بر لزوم توجه به جنبه‌های تاریخی و ارتباط زندگی (بیوگرافی)، خالق اثر با خود اثر تأکید نموده‌اند. یکی از شاخص‌ترین نظریات در این حوزه توسط ایگلتون (۲۰۰۸)، در مقدمه کتابی مهم در حوزه نقد ادبی مطرح می‌شود که او در این مجال استدلال می‌کند که "رویکرد تاریخی-بیوگرافیک برای درک کامل جزئیات یک متن ضروری است، زیرا این رویکرد اثر را در چارچوب بزرگ‌تری از روایت‌های فرهنگی و تاریخی قرار می‌دهد، و تصویری واقعی‌تر از جهان بینی و اهدافی که به عنوان عوامل پیش‌شان در شکل‌گیری ذهنیت خالق یک اثر ادبی برای خلق آن اثر، عمل نموده‌اند، ارائه می‌دهد.

پس از دهه‌ها بحث و جدل، بین طرفداران این دو رویکرد نقد ادبی به ظاهر متضاد، نهایتاً در سال‌های اخیر بسیاری از منتقدان به اتفاق نظر رسیده‌اند که صورتی تلفیقی از این دو شیوه بسیار کارآمد تر بوده و در نهایت منجر به دیدگاهی جامع‌تر در فرآیند نقد ادبی می‌گردد، که نتیجتاً خروجی نقد ادبی یک اثر را پربارتر و بی‌نقص‌تر خواهد کرد. لئوپوراتی (۲۰۱۹)، در مقاله‌ای با محوریت این موضوع، از ظهور و بروز این رویکرد نقد ادبی تلفیقی تحت عنوان "صورت گرایی نوین"، یاد می‌نماید:

"صورت گرایی نوین" توجه دقیقی به زبان و ساختار متنی دارد؛ این رویکرد از مواضع قدیمی "صورت‌گرایی سنتی"، فاصله می‌گیرد و به بررسی ارتباطات میان صورت متن و اجزای تشکیل‌دهنده آن، و رابطه این موارد با جنبه‌های تاریخی و فرهنگی می‌پردازد... پیروان این رویکرد جدید بر لزوم ارائه خوانشی دقیق و جدید از یک متن ادبی که بر بستر درست تاریخی خود باید تفسیر شود، سخن می‌گویند، و از نادیده گرفتن عناصر فرهنگی، و سایر عناصر تاریخی و فرامتنی در تجربه خواندن ادبیات سخن به میان می‌آورند. در واقع، آن‌ها معتقدند مخاطب در عصر حاضر از لذت درک واقعی، و همه جانبه، مضمون یک متن ادبی محروم خواهد شد، اگر در مسیر خوانش یک متن ادبی تنها به اتخاذ یک رویکرد زبانی یا فرا-زبانی افراطی خود را محدود نماید و موضعی بیان‌بینی و میانه در نقد ادبی اتخاذ ننماید.

در این قسمت تلاش می‌شود، بر مبنای آنچه در بالا مورد بحث قرار گرفت، با تکیه بر رویکرد نقد ادبی "صورت‌گرایانه نوین"، خوانشی جامع‌تر و درست‌تر از غزل ۹۱۱ مولانا با مطلع "به روز مرگ چو تابوت من روان باشد"، و غزلواره "Death Be Not Proud"، از جان دان، ارائه شود. و همانطور که پیشتر مطرح گردید، هدف از این کار بازنمایاندن این مهم است که هر شعر دو شاعر در تلاش هستند با اتکا به آرایه‌ها و مضامین تاریخی، ادبی و مباحث فلسفی، اعتقادی و مذهبی بر اضطراب ناشی از "مرگ" در اشعار خود مقابله کنند. بنابراین قبل از شروع بحث برای سهولت در کار، نخست متن کامل هر شعر قبل از شروع نقد آن در ابتدای کار آورده می‌شود. به علاوه، در کنار متن اصلی انگلیسی شعر جان دان، ترجمه‌ای فارسی از آن، که توسط نویسنده مسئول این مقاله، جهت انتقال بهتر مفهوم و مضمون آن به مخاطب فارسی‌زبان انجام پذیرفته است، ضمیمه می‌گردد. فرآیند نقد و خوانش در این مقاله از این قرار است: اول به مولانا و شعر او پرداخته می‌شود و پس از آن به جان دان و شعر او:

### غزل ۹۱۱

به روز مرگ چو تابوت من روان باشد  
گمان مبر که مرا درد این جهان باشد  
برای من مگری و مگو دریغ دریغ  
به یوغ دیو درافتی دریغ آن باشد  
جنازه‌ام چو بیننی مگو فراق فراق  
مرا وصال و ملاقات آن زمان باشد  
مرا به گور سپاری مگو وداع وداع  
که گور پرده جمعیت جنان باشد  
فروشدن چو بدیدی برآمدن بنگر  
غروب شمس و قمر را چرا زیان باشد  
تو را غروب نماید ولی شروق بود  
لحد چو حبس نماید خلاص جان باشد  
کدام دانه فرورفت در زمین که نرسد  
چرا به دانه انسانیت این گمان باشد  
کدام دلو فرورفت و پر برون نامد  
ز چاه یوسف جان را چرا فغان باشد  
دهان چو بستی از این سوی آن طرف بگشا  
که های هوی تو در جو لامکان باشد  
(مولانا، ۳۳۷)

در شروع فرآیند نقد این شعر، به نظر می‌رسد اشاره به این نکته ضروری است که بر مبنای رویکرد نقد ادبی اتخاذ شده در این مقاله، توجه کامل به بستر تاریخی و اندیشه فکری مولانا بسیار مهم و ضروری است. در این راستا ایجاد پیش زمینه‌ای مختصر ضروری به نظر می‌رسد:

مولانا شاعر صوفی مشرب قرن هفتم هجری است، او از طرفی هم تحت تأثیر مناقشات مذهبی بین فرقه‌ای اسلامی در عصر خود بوده و هم از طرفی به لزوم همزیستی مسالمت آمیز بین مسلمانان در وهله اول، و در سطحی بالاتر اسلام و سایر ادیان الهی اعتقاد راسخ دارد (طاهری، ۲۵۸)، و همواره تلاش نموده از وحدت سخن بگوید. به علاوه، عصر مولوی علاوه بر درگیرها و مناقشات مذهبی، متثر از فجایای رگم خورده توسط مغولان است. در واقع حمله مغولان، و خونریزی و صفاکی آنان، قتل و

غارت های انجام شده، و فجایای اتفاق افتاده، و بالاتر از همه ترس آخرالزمانی ایجاد شده در میان توده و عامه مسلمانان از مرگ و نیستی، همگی در شکل دهی به اندیشه و ناخودآگاه مولانا، به عنوان یک عارف صوفی و عالم دینی، که خود در زمره کسانی است که مجبور به فرار و مهاجرت شدند، تأثیرگذار بوده اند. به بیان ساده تر، جبرگرایی در تصوف در این دوره که در اندیشه های مولانا (محمدی و سلطانی، ۷)، در درجه اول، و به تبع آن در اشعار او نیز متجلی است. یعنی وقتی او سعی دارد از "مرگ"، و ماهیت آن سخن بگوید، ناخودآگاه تمام این موارد در شکل دهی به ساختار زبانی و مضمونی شعر او مستقیم و غیر مستقیم تأثیرگذار خواهند بود. مضاف بر این موارد، سرنخ تاریخی مهم دیگری که بر تفسیر این شعر اثر خواهد گذاشت، این است که نقل شده مولانا در بستر بیماری و چند روز پیش از مرگ خود، این غزل را سروده، وقتی می شنود مردم در بیرون در حال تشییع جنازه و حمل یک تابوت به سمت قبرستان هستند. در واقع، مفهوم "مرگ هراسی"، که در ابتدای مقاله به آن اشاره شد، اینجا باید مورد توجه قرار گیرد: بی شک به عنوان یک انسان در وجود خود مولانا چنین ترسی در طول زندگی وجود داشته است، اما می توان ادعا کرد در این لحظه خاص، که خود نیز در بستر مرگ است، یک حس همزاد پنداری قوی با آن فرد متوفی و در حال تشییع، در او غلبان کرده، و او را با تمام آن مناقشات و درگیری های فلسفی و عرفانی ذهنی، که همگی قابل تفسیر در بسترهای تاریخی، مذهبی و عقیدتی ذکر شده در بالا هستند، را وادار به سرایش چنین شعری می کنند، شعری که مطلعش "به روز مرگ چو تابوت من روان باشد"، است. در ادامه در مصراع دوم، مولانا با زبانی تأکیدی، که می توان آن را ناشی از اندیشه معنوی و عرفانی والای او فرض کرد، به این مسئله اشاره می کند، که اگر به زودی نوبت به خود او رسید و او را هم در تابوت قرار دادند، مخاطب این شعر، هر که هست، نباید این تصور را داشته باشد که او غم این جهان فانی را دارد، یعنی از پایان زندگی دنیایی ترس و واهمه ای دارد و آن را پایان همه چیز فرض می کند. در ادامه، در بیت بعدی، و به جهت تبیین بهتر خط فکری و اعتقادی خود، و برای دعوت مخاطب به رسیدن به باور درست در مورد مرگ، به این موضوع می پردازد که اطرافیان نباید برای او و مرگش گریه و زاری راه بیاندازند. او "مرگ هراسی"، و تفکر نادرست در مورد مرگ و فنا شدن را عامل این رفتارها و بروز غم می داند، و تصریح می کند، غم و غصه و درد واقعی زمانی بروز خواهد کرد که انسان در دام شیطان و ایادی دیو صفت آن بیفتد. از لحاظ زبانی و ساختاری، نکته حائز اهمیت این است که مولانا با بهره جستن از آرایه "واج آرایی"، و تکرار حرف "غ"، که اول کلمه "غم" نیز هست، سعی دارد معنای مورد نظر را بسیار تأثیرگذارتر بیان کند، که به حق نیز موفق بوده است. به علاوه، به نظر می رسد پرنسپس سازی حرف "غ"، با به کارگیری کلمه "یوغ" نیز کاملاً عامدانه بوده، و مولانا قصد دارد، با اتکا بر قدرت زبانی حاصل از واج آرایی به وجود آمده در اینجا به صراحت اعلام کند یوغ و بند شیطان بزرگترین تأسف و درد برای یک انسان زنده است، و بسیار دردناک تر باید در نظر گرفته شود، به نحوی که انسانی که در بند شیطان است، باید به حال خود بگردد و بگوید: دریغ، دریغ، نه اینکه بگوید دریغ از مردن فلانی. نکته دیگری که نباید فراموش کرد، این است که در این بیت کلمه "دریغ" سه بار تکرار شده، بنابراین علاوه بر اینکه از لحاظ ساختاری تکرارش به شکل گیری آرایه واج آرایی کمک می کند، استفاده چندباره از آن از لحاظ مفهومی نیز برای ایجاد تأکید مضاعف است، یعنی مولانا سه بار اعلام می کند تأسف برای مسئله فرعی نخور، اصل چیز دیگری است که اگر از آن غافل شوی، آن جای تأسف دارد. در بیت بعدی، هدف مولانا تصریح مفهوم مهم دیگری درباره مفهوم "مرگ" می باشد، که در ابتدای مقاله در شرح نظریه یونگ از آن سخن به میان آمده: یکی از دلایل "مرگ هراسی"، ترس از این است، که ارتباط تو با بدنی که یک عمر به آن خو گرفته ای قطع می شود، و نمیدانی قرار است چه بر سر بدن تو بیاید. بنابراین در اینجا مولانا قصد دارد آگاهی معرفت شناختی بیشتری به مخاطب بدهد، و به همین علت با تأکید بر این مسئله که مرگ جسمانی آخر کار نیست و نباید برابر با جدایی و فراق گرفته شود، مخاطب را از اینکه "مرگ"، را "فراق"، فرض نماید، نهی می کند. به کارگیری آرایه "تکرار"، در مورد واژه "فراق"، به این علت است، که البته برای ایجاد وزن عروضی و حفظ آهنگ شعر نیز ضروری است. اما نکته مهم تر اینجاست که آرایه ادبی دیگری در مصراع بعدی هست که بار دیگر، به ساختار زبانی شعر را برای انتقال بهتر مضمون مورد نظر شاعر قوتی مضاعف می بخشد، و آن چیزی نیست جز آرایه تضاد. کلمه "وصال"، در مصراع بعدی متضاد "فراق" است، و مولانا با این کار قصد دارد تفکر و جهان بینی نادرست مخاطب را اصلاح نماید. مولانا این حقیقت دینی و عرفانی را یادآور می شود که هراس از مرگ به علت جدایی از بدن، جدایی از اهل دنیا، و جدایی از زندگی مادی، نادرست است،





چون دقیقاً عکس آن درست بوده و حقیقت محض بعد مرگ اتفاق می‌افتد. زیرا مرگ جسمی سرآغازی است برای وصال حق، و پیوستن روح با منشأ ذاتی خود. کارکرد بیت بعدی از لحاظ زبانی و معنایی نیز همانند همین بیت است. مولانا تصریح می‌کند که مخاطب در هنگام خاکسپاری و دفن او نباید دربند "وداع"، با جسم او باشد، زیرا اصل کار که روح است و جدایی از کلیت روح بشر و نفس واحده، بی‌معناست، و مخاطب باید این حقیقت را به روشنی درک کند. بار دیگر جهت تأکید، کلمه "وداع" تکرار شده است، و در مصراع دوم نیز موازی با بیت قبلی نوعی آرایه تضاد جهت شرح و بسط بهتر آن تفکر عرفانی به کار گرفته شده است: گور در ظاهر عامل ایجاد فراق و جدایی یک نفر با زندگی دنیایی است، اما در حقیقت کاملاً ضد این مطلب صدق می‌کند. گور در حقیقت، یک واسطه میان دنیای خاکی، و عالم افلاک است و قرار گرفتن مرده در آن لازمه کنار رفتن پرده هاست. یعنی بدن حجاب و پرده بوده و نمی‌گذاشته فرد اهل جنت را ببیند و درک کند. اما، حالا که او با بدن "وداع" کرده می‌تواند بی‌پرده آن‌ها را مشاهده کند. ترکیب "جمعیت جنان"، که خود واج آرایبی دارد، بر اهمیت نائل شدن به این مقام صحنه می‌گذارد، و باردیگر به مخاطب یادآوری می‌کند، که از مرگ هراس نداشته باش. در ادامه، در بیت بعدی نیز، مشابه قبل، مولانا بر آرایه تضاد اتکا می‌کند: "فروشدن"، و "برآمدن" متضاد هستند. علاوه بر این استفاده از کلمات "شمس" و "قمر" علاوه بر اینکه ایجاد تضاد، به نوعی "مراعات نظیر"، نیز هست، که علت به کارگیری آن در بیت بعدی توضیح داده خواهد شد. مولانا در این بیت با اتکا بر آرایه تضاد یک تصویرسازی خیلی ظریف انجام می‌دهد: او می‌خواهد به مخاطب بگوید اگر فقط به پایین آمدن تابوت و قرار گرفتن جسد در قبر نگاه می‌کنی، در اشتباهی و باید تفکرت را اصلاح کنی، چون دیدت محدود است و بر کلیت موضوع اشراف نداری. تو باید بدانی که این فروافتادن و در خاک شدن تنها نیمی از حقیقت است، و از پس آن یک رستاخیز، یا "برآمدن" خواهد بود، همان طور که طلوع و غروب خورشید و ماه به طور طبیعی بارها و بارها اتفاق می‌افتد و کسی از آن هراسناک نیست، و این ترس را ندارد که دیگر ماه و خورشید نخواهند دمید، در مورد "مرگ" هم قیاساً باید این طور به موضوع نگریسته شود. بشر از روند طبیعی ارکان هستی و تحویل و تغیر آن‌ها خسران نخواهد دید، و این‌ها اجتناب‌ناپذیر هستند. مرگ نیز ماهیتاً همین گونه است، پس مخاطب شعر باید تفکر غلط خود را درباره آن اصلاح کند. نکته مهم دیگر، که در اینجا باید متذکر شد، این است که این بیت با بیت بعدی "موقوف المعانی" است، و تصویر معنایی ایجاد شده با به کارگیری واژگان "شمس" و "قمر"، به تفصیل توسط شاعر در راستای شرح و بسط بهتر مفهوم معنایی مورد نظر او مورد بهره‌برداری قرار می‌گیرند. مولانا به مخاطب می‌گوید، اگر تو به خاطر سطحی‌نگری یا نداشتن بصیرت کافی، فکر تصور میکنی که مرگ مانند غروبی دائمی است و دیگر طلوعی برای فرد مرده نخواهد بود سخت در اشتباهی. زیرا همان گونه که روز بعد چرخه طبیعت ادامه پیدا می‌کند و ماه و خورشید، دوباره پدیدار خواهند شد، به طور نمادین اگر مرگ جسم خاکی انسان و رهایی او از این دنیا و دفن شدن را غروب بدن در نظر بگیریم، هم زمان این غروب برابر است با طلوع دوباره روح در جهانی دیگر و سرآغازی نو. در ادامه و در مصراع بعدی، تصویر شاعرانه دیگری برای شرح و بسط بیشتر همین مطلب توسط شاعر ایجاد می‌گردد. مولانا دوباره از آرایه تضاد استفاده می‌کند و اظهار می‌کند اگرچه در ظاهر فشار ناشی از وزن سنگ لحد و در نتیجه محبوس شدن بدن در قبر نوعی تنگنا و محدودیت است، اما این تجربه دردناک و ترسناک اجتناب‌ناپذیر است و خود لازمه و سرآغاز "خلاص" و رهایی روح و پرواز آن به سوی ملکوت اعلی است. در ادامه کار و در بیت بعدی، مولانا پا را فراتر می‌نهد و با ایجاد تصویر شاعرانه نگر دیگری، این بار بسیار تأثیرگذارتر، سعی دارد به تبیین و توضیح بیشتر واقعیت "مرگ" از دیدگاه خویش بپردازد. او با تعبیری زیبا یعنی، استفاده از اضافه تشبیهی "دانه انسان" اظهار می‌کند که بدن انسان پس از مرگ وقتی داخل قبر قرار می‌گیرد همانند بذری است، بذری که گویی توسط خداوند کاشته شده می‌شود. مولانا قصد دارد نشان دهد که این بذر پس از مرگ در خاک حاصلخیز افلاک رشد می‌کند و تنها در آن زمان است که انسان می‌تواند از محدودیت‌های جسمی و نباتی که در محدوده زندگی دنیوی او را بند می‌کرده رها شود و به رشد روحانی کامل برسد. این تصویر شعری، با اتکا بر آرایه "استفهام انکاری" با ایجاد تأکید بیشتر مخاطب را بر آن می‌دارد که با دقت بیشتری در عمق موضوع وارد شود و در باب حقیقت "مرگ"، بیشتر تدبر کند. در بیت بعدی نیز مولانا، در راستایی بیان بهتر باور خویش نسبت به مسئله "مرگ"، مولانا با تعبیری متفاوت، هنرنمایی نموده و سعی می‌کند مخاطب هراسان از مرگ را به نحوی دل‌داری دهد و او را با واقعیت امر بیشتر آشنا کند. او با بهره‌جستن از دو آرایه ادبی، تصویرسازی بدیع دیگری انجام می‌دهد: آرایه‌های

"مراعات نظیر" و "تلمیح"، که به نحوی ظریف از لحاظ معنایی در هم تنیده اند که می توان ادعا نمود که اگر یکی از آن‌ها حذف می شد، این بیت تا این حد تأثیرگذار نمی بود. در این بیت در ابتدا با کلمات "دلو"، "چاه"، مواجه می شویم که "مراعات نظیر" هستند و به نحوی تلویحاً به آب بالا کشیدن از چاه با دلو هم اشاره می‌شود. اما زیبایی کار مولانا وقتی مشخص می‌شود که مخاطب با کلمه "یوسف"، روبرو می شود، و با درک تلمیح موجود در بیت، متوجه می شود این کلمه نیز باید جزئی از ترکیب "مراعات نظیر" به حساب بیاید. زیرا تلمیح به داستان حضرت یوسف و انداخته شدن او در چاه آب توسط برادرانش در اینجا بسیار هنرمندانه و هدفمند توسط مولانا به کار گرفته شده است. درواقع مولانا می‌خواهد بگوید بعد از مرگ که انسان در قبر رفت، آن مکان تنگ و ظلمانی و تاریک همانند آن چاهی است که حضرت یوسف در آن انداخته شد، اما ای مخاطب آگاه باش و در داستان حضرت یوسف که "احسن القصص" است دقت کن: همانطور که به لطف و عنایت خداوند دلو آب سارباری در چاه یوسف پایین رفت تا آب بالا کشیده شود و به واسطه آن یوسف از تاریکی ها رها گشت و از فرود به فراز آمد، بعد مرگ هم که جسم تو در قبر فروافتاد دلو عنایت به تو هم خواهد رسید و روح تو بالا کشیده خواهد شد، زیرا برای تمام نوع بشر کالبد خاکی و زندگی دنیایی همانند چاهی عمیق و تاریک است، اما به واسطه این حقیقت که روح تمام انسان ها فی النفسه متعالی و قدسی است و در جان و مغز وجود هر کس ذاتاً یوسف خوی زیبایی نهفته است که تنها با مرگ و به بالا کشیدن، همچون دلو آب پر، توان بالقوه آن آزاد می شود، نباید از مرگ هراسید، پس نباید "فغان"، و آه و ناله ای از این چاه بلند شود. در حقیقت زندگی دنیایی و تشنگی برای درک حقیقت زیبای هستی همانند همان دلو خالی است که به امید پر شدن در تاریکی مبهم و پر رمز و راز چاه حیات پایین می رود، و وقت بالا آمدن پر ثمر روح را از زیبایی روحانی یوسف ذات متعالی انسانی سیراب می نماید، اگر چه فرآیند پر شدن دلو آسان و راحت نیست. در نهایت در بیت پایانی که به منزله حسن ختام و نتیجه گیری است مولانا برای آخرین بار مفهوم "مرگ هراسی"، و عدم معرفت مخاطب خود در این باب را در مرکز توجه قرار می دهد و سعی می نماید در آخرین فرصت واقعیت و حقیقت "مرگ" و کیفیت حیات انسان پس از مرگ را به درستی، تبیین کند. بنابراین با اتکا بر زبان کنایه این موضوع را بیان می کند که اگرچه به ظاهر با مرگ جسمانی انسان از تکلم ظاهری باز خواهد ماند و بنابراین ارتباط مستقیم او با عالم خاکی و سایر انسان ها قطع خواهد شد، اما او نباید بهراسد و بیمناک باشد، چون در حقیقت تمام مدت عمر زمینی خود مشغول قیل و قال بیهوده بوده، و "های و هوی"، و گفتار اصلی و بهره‌مندی از توان واقعی و بالقوه روحی فرد برای ارتباط معنوی در عالم روح و معنا رخ خواهد داد: یعنی ابراز وجود معنوی واقعی و "های و هوی" اصلی نه در بعد مکانی این دنیای خاکی، بلکه تنها در "لامکان"، مسیر خواهد بود.

همان طور که پیشتر اشاره شد، پس از تمرکز بر غزل ۹۱۱ مولانا، و تلاش برای نقد و بررسی آن بر مبنای نظریه نقد "صورت گرایانه نوین"، نوبت به غزلواره ای از جان دان شاعر انگلیسی قرن شانزدهم و هفدهم میلادی، با مضمون "مرگ" می رسد. در اینجا، در ابتدا متن غزل و ترجمه آن، همان طور که در بالا اشاره شد، نقل می شود و کار نقد آن مانند نقد غزل مولانا انجام خواهد شد. نکته ای که در اینجا باید توجه داشت این است که ملاک تجزیه و تحلیل اصل انگلیسی این شعر است، و ترجمه صرفاً برای آشنایی مخاطب فارسی زبان با مضمون کلی شعر ارائه شده است، و گرنه ارائه ترجمه ایده آل به نحوی که بتواند تمام ظرافت های زبانی و ساختاری و ادبی اثر را بازتاب دهد تقریباً میسر نیست. غزلواره "Death, Be Not Proud، و ترجمه آن :

## DEATH, BE NOT PROUD

Death, be not proud, though some have called thee  
Mighty and dreadful, for thou art not so;  
For those whom thou think'st thou dost overthrow  
Die not, poor Death, nor yet canst thou kill me.  
From rest and sleep, which but thy pictures be,  
Much pleasure; then from thee much more must flow,  
And soonest our best men with thee do go,  
Rest of their bones, and soul's delivery.

Thou art slave to fate, chance, kings, and desperate men,  
And dost with poison, war, and sickness dwell,  
And poppy or charms can make us sleep as well  
And better than thy stroke; why swell'st thou then?  
One short sleep past, we wake eternally  
And death shall be no more; Death, thou shalt die.  
(Matheikal, 7).

### ای تو مرگ ای مرگ چه نخوت؟!

ز چه رو به خود ببالی، که تو را نه قدر و جانی  
که فقط تو خوف رفتن، تو به احتضار مردمانی  
که نه سرنگون تو مردم، نه تو را توان و قدرت  
که نه کار توست کشتن، که فقط تو جان ستانی  
سنه و النوم که هر دو صوری خُرد ز تسکین  
تو سکینه، حد اعلی، متحیرم چه سانی؟!  
که چه زود بهترین خلق، با تو در کوچ سبک بار  
که ز بار استخوانی، قابض الروح رهانی!  
در سفر بنده تقدیر، بنده بخت و سلاطین  
همره منتحر از یأس، جز چنین، مرگ ندانی!  
جنگ و وهم و ناخوشی، زهر، جمله چون ایادی تو  
لیکن از فسون و افیون، قدری بیش و توانی  
پس تویی کمتر از این‌ها، ای تو ای مرگ چه نخوت؟!  
ز چه رو باد به غیغ، ز چه رو غره به آنی؟  
لحظه‌ای خواب و پس از آن، ما همه زنده و بیدار  
تا ابد ماندن و ماندن، نتوانی برمانی!  
لحظه‌ای خواب و پس از آن کی اثر یافتن از تو؟  
که ای تو ای مرگ بمیری، مردنی، مرگ، نمائی!  
(ترجمه نویسنده مسئول مقاله)

همان طور که در هنگام شروع نقد و بررسی غزل مولانا اظهار شد، بر مبنای رویکرد نقد ادبی اتخاذ شده در این مقاله، داشتن پیش زمینه و آگاهی کافی در مورد بستر تاریخی شکل‌گیری یک شعر و هرآنچه اندیشه فکری شاعر را قالب بخشیده است ضروری به نظر می‌رسد. جان دان شاعر انگلیسی قرن شانزدهم و هفدهم زمانی می‌زیست که به عصر باروک معروف است، یعنی دوره‌ای بین عصر رنسانس و عصر نئوکلاسیک. این دوره را که می‌توان از آن به عنوان دوره گذاری پر مخاطره یاد کرد، بسیار از منظر دینی و عقیدتی حائز اهمیت است، زیرا در این دوره تحت تأثیر کشفیات جدید علمی و تحولات شناختی شگرف، باورها، قواعد و مناسک مذهبی در دنیای مسیحیت، یعنی مسیحیت تحریف شده و ساخته و پرداخته کلیسای روم طی قرون متمادی، متزلزل شدند و کلیسا لاجرم مجبور به انجام اصلاحات زیادی شد؛ که در میان عامه مردم منجر به شک و شبهه‌های فراوانی در مورد این مذهب شد، و مسیحیان منفعل را که تا آن زمان برای درک و فهم حقیقت دین تنها متکی بر کلیسا بود و توسط این نهاد از تلاش شخصی برای فهم حقیقت دینی و هویت خود به عنوان یک فرد مسیحی با ایمان منع شده بودند، را گرفتار سردرگمی‌های معرفتی و شناختی فراوان کرد. به طوری که تا دهه‌ها مسیحیان در کشمکش‌های فرقه‌ای و بین فرقه‌ای گرفتار بودند و جمع کثیری از آن‌ها در مورد اصول و عقاید بنیادین مسیحیت دچار شک و شبهه فراوان بودند و نمی‌دانستند کدام فرقه یا گروه مسیر درست را نشان می‌دهد. بنابراین ممکن بود بارها تغییر فرقه دهند (ویلادسائو، ۳). خود





شاعر، یعنی دان هم از این تغییرات مبرا نبود و بررسی زندگی نامه او روشن خواهد ساخت، که حتی او به عنوان یک شاعر و عارف که در کلیسای انگلستان مقامی بالا داشت و حتی تا درجه اسقف اعظم شدن در کلیسای "سنت پاول" پیش رفته بود، در طول زندگی دینی خود، بنا به مقتضیات عصر و دوره، از رویارویی و درگیری با این قسم مناقشات معرفتی و اعتقادی در امان نبوده، و همواره در تب و تاب و تلاش فراوان برای فهم واقعیت دین حضرت مسیح (ع)، و تفسیر درست اصول و حقایق دینی و در نتیجه رسیدن به ثبات فکری و معنوی و مهمتر آرامش ذهنی در آشفته بازار فرقه‌گرایی مذهبی در اروپای آن زمان بوده است. (شراستا، ۶۳)

بسیاری از منتقدان معتقد، که اشعار مذهبی جان دان را می‌توان، بازتاب و آینه تمام‌نمایی از سیر و سلوک شخصی او و تلاش وی برای فائق آمدن بر تعارضات و مناقشات ذهنی در حوزه اصول بنیادین و مناسک دین مسیحیت دانست (آنی کولز، ۹۰۰)، که یکی از مهم‌ترین تجلیات آن را باید موضوع "مرگ"، "فلسفه و مرگ"، و تلاش برای رهایی از "مرگ هراسی"، پنداشت. در اینجا با تمرکز بر روی غزلواره اشاره شده در بالا، و تلاش برای نقد و بررسی آن، سعی می‌شود گزارشی قابل اسناد و مفید از مسیر سیر و سلوک و تلاش فردی شاعر ارائه شود:

نکته آغازین در باب نقد این غزلواره عنوان آن می‌باشد. در اینجا دان، برخلاف سنت قدیمی که خیلی اشعار عنوان نداشتند، خود عنوان را انتخاب می‌نماید، و این کار را به گونه‌ای معنادار انجام می‌دهد، یعنی از همان ابتدا برای مخاطب خود مشخص می‌سازد که او قرار است با یک مفهوم اساسی و بنیادین عقیدتی دست و پنجه نرم کند. به بیان ساده‌تر، چون عنوان شعر تکرار بخش اول مصراع اول است، ناخودآگاه نوعی از صنعت تکرار جلوه‌گری می‌کند، و این یعنی شاعر از ابتدا هوشیارانه قصد دارد برای افزایش درجه تأثیرگذاری شعر خود تلاش کند. مضاف بر این، در این عنوان خود کلمه "مرگ"، گنجانده شده، و از حالت "ندایی" استفاده شده است: آرایه‌ای که در ادبیات انگلیسی از آن تحت عنوان "Apostrophe" یاد می‌شود. به بیان دیگر، شاعر دارد مستقیم "مرگ"، را ندا می‌دهد (مورد خطاب قرار می‌دهد)، و با او از حقیقت "مرگ"، یعنی حقیقت ذاتی خودش که مناداست، صحبت می‌کند. این مسئله در کل تاریخ ادبیات انگلیسی تقریباً بی‌سابقه است، زیرا این آرایه همیشه به صورت قراردادی برای خطاب قرار دادن شخص زنده و حاضر در مقابل شاعر در لحظه سرایش، یا در نعت فرد متوفی، یعنی برای بزرگداشت او استعمال شده است. پس استفاده از این آرایه در اینجا بسیار متناقض است و نوعی متناقض نما یا پارادوکس ایجاد می‌کند: دان در ظاهر باید به نعت و ستایش "مرگ"، بپردازد، پس او را حی و حاضر و زنده، یعنی به طور نمادین آن را اجتناب ناپذیر فرض می‌نماید، و در نتیجه او را مستقیم خطاب قرار می‌دهد، اما نه برای نعت و بزرگداشت بلکه با زبانی کنایه آمیز برای تحقیر، و با هدف و نیتی کاملاً متضاد، زیرا عنوان به صراحت اعلام می‌کند که "ای مرگ بر خود غره مباش!". نکته مهم دیگری که در اینجا حتماً باید به آن اشاره کرد، این است که با اتکا بر صنعت و آرایه "ندا" و فلسفه استفاده از آن در زبان و ادبیات انگلیسی، به طور استعاری، دان قصد دارد بگوید، با این که من خودم از "مرگ"، می‌ترسم، و در مورد ماهیت و کیفیت آن به عنوان یک مسیحی در این عصر پرهیاهو شک و شبهه بسیار دارم، اما دل را به دریا زده‌ام و قصد دارم با تمام وجود با خود "مرگ"، مستقیم رودررو شوم، تا مگر بتوانم بر مبنای مکاشفه معنوی و تلاش برای ثبات عقیدتی و تقویت باور قلبی خود نسبت به مسیحیت واقعی و ارکان آن، خود را از ورطه شک در دین خدا و واقعیت برهانم. برای توضیح و تبیین بهتر این مفهوم باید گفت به طور نمادین انکار دان دارد در جنگی تن به تن با "مرگ"، شرکت می‌کند و قرار است اول رجز بخواند: همان طور که در سنت شعر حماسی قدیم انگلیسی رایج بوده و در جنگ‌ها جنگ‌جو مستقیم هم‌اورد خود را مورد "ندا" قرار می‌داده و به مبارزه فرا می‌خوانده، تا نبرد آغاز شود.

همان طور که گفته شد، شعر با ندایی کنایه آمیز آغاز می‌شود و شاعر رجز خوانی می‌کند و می‌گوید: ای مرگ، بر خلاف آنچه که تا کنون در مورد تو بیان شده، تو ترسناک و قدرتمند نیستی، زیرا استنباط تو از قدرت خویش اساساً نادرست است. و این به علت است که تو فکر می‌کنی قدرت این کار به تو داده شده که تا روح کسانی که جانشان را می‌گیری، نیز برای خود داشته باشی، اما این گونه نیست، زیرا تنها وظیفه وصول آن از جانب خدا به عهده تو گذاشته شده است، و آن‌ها با گذر تو حیاتی دیگر خواهند داشت که تو هیچ قدرتی برای دخل و تصرف در آن نداری. در واقع، با توجه به این استنباط از ساختار

شعری، و نیت شاعر می‌توان ادعا کرد که شاعر با اتکا بر آرایه مجاز، "مرگ" را همسنگ با "عزائیل" یا "ملک الموت"، در نظر گرفته است و لذا از آرایه تشخیص نیز برای قوت بخشی به شعر خود و غنا بخشی بیشتر به مضمون آن بهره جسته است.

در ادامه شعر، و همانند رجزخوانی‌های پیشین، شاعر قصد تحقیر و تخریب بیشتر "مرگ" را دارد. لذا، با اتکا بر آرایه ای دیگر بحث را پیش می‌برد، و موضوع را مدیریت می‌کند: آرایه تلمیح. در واقع، جان دان از مفهوم "خواب"، سخن می‌گوید، و همان طور که در تعالیم اسلامی آمده که "خواب برادر مرگ است"، او با یک اشاره و تلمیح به یکی از آیات و روایات نقل شده در دین مسیحیت، که در این مورد با اسلام عیناً مشترک است، این بخش از شعر خود را پی‌ریزی می‌کند. در واقع، با یک ارجاع ادبی به باورهای دینی، شاعر به مرگ با کنایه یادآور می‌شود که ای "مرگ"، تو قدرت زیادی نداری و آن قدر هم ترسناک نیستی، همان طور که "خواب"، یعنی برادرت موجب آرامش و راحتی را برای انسان فراهم می‌آورد، و پس از بیدار شدن انسان سرحال می‌شود، کاری که تو می‌کنی هم نباید خیلی با کار برادرت فرق داشته باشد. بنابراین می‌توان بی‌تردید گفت انسان بعد از بیداری پس از "مرگ"، مثل زمانی که از خواب بیدار می‌شود، سرزنده و سرحال خواهد شد. به علاوه چون تو از برادرت در درجه بالاتری قرار داری، به احتمال خیلی زیاد سرزندگی و شغفی که تو برای انسان به ارمغان خواهی آورد باید به مراتب بسیار بیشتر و بالاتر از آنچه باشد که برادرت "خواب" برای انسان فراهم می‌آورد. و شاعر این چنین ادامه می‌دهد: پس چه چیزی بهتر از این شغف و سرزندگی که وقتی تو مأموریت خود را انجام دادی (قبض روح کردی)، روح انسان‌ها بی-درنگ از بند تحمل وزن کالبد استخوانی خود خلاص می‌شود، و به پرواز درمی‌آید. در مجموع، می‌توان مدعی شد که در این قسمت از شعر جان دان توانسته یکی از بهترین نمونه‌ها برای "حسن تعلیل"، در تاریخ شعر انگلیسی را رقم می‌بزند. از این شاعر که تا اینجا در مصاف با "مرگ"، پیروز بوده، بعد از اتمام کار خود در این بیت، پرغرور و قدرتمند پیش می‌رود و در بیت بعدی به تحقیر بیشتر "مرگ" می‌پردازد. او اظهار می‌کند که ای "مرگ" (ای فرشته مرگ)، تو خودت بنده تقدیر و قضا و قدر هستی و تنها مأموری برای جان ستانی هستی و حتی اختیار این را نداری که نوع انجام مأموریت خود را به اختیار خود انتخاب کنی: گاهی از سر تقدیر تعیین شده پادشاهی عامل عملی شدن مأموریت تو می‌شود، گاهی فردی ناامید با خودکشی کار تو را راحت می‌کند، و گاهی نیز ممکن است بخت و اقبال نحوه انجام آن را رقم بزند: "مرگ" به خاطر جنگ، به دلیل بیماری، و یا به علت نوشیدن زهر. اما قدر مسلم اینکه تو به هیچ وجه نمی‌توانی نوع و نحوه وقوع آن را انتخاب کنی و اینکه تقدیر هر کس در این باب توسط خداوند رقم زده خواهد شد. در بیت بعدی، مخاطب شعر دوباره مشاهده می‌کند که شاعر به تلمیحی که قبلاً استفاده کرده، دوباره ارجاع می‌دهد و رجز خوانی بیشتری می‌کند: ای "مرگ"، که مثل برادرت "خواب"، آرامش بخش هستی! خواب ناشی از استعمال افیون یا قدرت و نیروی حاصل از افسون و جادو برای توانمندسازی فرد می‌تواند، شادی و آرامشی بسیار ماندگارتر از آن چه قرار است تو به صورت لحظه ای برایمان فراهم بیاوری، برایمان فراهم سازند. پس علت اینکه تا این حد مغروری و بر خود غره می‌شوی چیست؟ مشخص است که استفاده از "استفهام انکاری"، در این قسمت خود حالت تأکیدی مضاعفی ایجاد می‌کند، که نتیجتاً "حسن تعلیل"، به کاررفته توسط شاعر را در نظر مخاطب پررنگ تر جلو خواهد داد. سرانجام، در بیت آخر شعر، جان دان، ضربه نهایی را با قدرت تمام به هم‌آورد خود در صحنه مبارزه، یعنی "مرگ"، وارد می‌کند، و یک رجزخوانی طوفانی انجام می‌دهد و با اشاره دوباره به مفهوم "خواب"، و رابطه آن با "مرگ"، "حسن تعلیل"، دیگر به کار می‌گیرد که البته با تلمیح به کتاب مقدس و نحوه پرواز روح به عالم ملکوت غنی‌تر و تأثیرگذارتر می‌شود: ای "مرگ"، تو بسیار ضعیفی! و بسیار ضعیف‌تر از برادر خود عمل می‌کنی. چون تو در واقع تنها در حد یک خواب کوتاه و گذرا و سبک هستی، و خیلی زود به پایان می‌رسی! بنابراین، وقتی به چشم برهم زدن تمام شدی، روح ما به نیت خلود و جاودانگی از بستر "مرگ" بر می‌خیزد و دیگر اثری از تو، یعنی نیستی و فنا، نخواهد دید. و شعر این گونه با این عبارت به پایان می‌رسد: "ای مرگ تو خواهی مرد!"، که بی‌شک این عبارت به عنوان خاص‌ترین و قدرتمندترین متناقض نما (پارادوکس)، در کل تاریخ ادبیات انگلیسی، در اذهان گویشوران این زبان ماندگار شده است! مفهوم متناقض که تنها مخاطب شعر جان دان پس از عبور از سطر به سطر این شعر پر مغز و تلاش برای تجزیه و تحلیل آن بر مبنای منطق شاعرانه و اندیشه متعالی و والای جان دان به عنوان یک عارف مسیحی معتقد و پایبند، قابل درک و فهم است، فردی که اگرچه بخاطر عصری که در آن زندگی می‌کرده پر از تنش فکری و شک و تردید در باب عقاید مذهبی و اصول دینی و فلسفی

است، اما در نهایت بخاطر ذات حقیقت‌جو، و تلاش بی‌وقفه برای شناخت حقیقت توانسته بر ترس از "مرگ"، غلبه کند و در نبردی شاعرانه او را شکست دهد.

### ۳- نتیجه‌گیری

شواهد تاریخی نشان می‌دهد که به علت پیچیدگی روانشناختی، مفاهیمی کلیدی مانند "مرگ"، و "مرگ‌هراسی"، همواره در بیشتر ادیان و فرقه‌های مذهبی از منظرهای گوناگونی مورد بررسی قرار گرفته‌اند. حوزه ادبیات و شعر یکی از شاخص‌ترین این حوزه‌هاست. درواقع، بررسی آثار شاعران و نویسندگان مختلف از دوره‌های تاریخی مختلف روشن می‌سازد که علی‌رغم وجود تفاوت‌های فرهنگی، زبانی و دینی بارها و بارها از زوایای مختلف به تجزیه و تحلیل این مفاهیم پرداخته شده است. بر مبنای این حقیقت، در پژوهش فعلی، و در راستای مطالعه دقیق‌تر مفاهیم ذکر شده در بالا در حوزه ادبیات دو شاعر برجسته از دو مذهب و همچنین دو سنت ادبی متفاوت، یعنی مولانا جلال‌الدین محمد بلخی شاعر پارسی‌گوی قرن هفتم هجری و جان دان شاعر انگلیسی قرن شانزدهم و هفدهم میلادی انتخاب شدند و دو شعر از این دو شاعر که مستقیم مرتبط با مضمون "مرگ" هستند، از منظر نقد ادبی "صورت‌گرایانه نوین"، مورد بررسی قرار گرفتند. زیرا پژوهشگران پژوهش فعلی معتقدند که اتکا بر این رویکرد نقد ادبی نوین، یعنی توجه همزمان و برابر به جنبه‌های زبانی و ساختاری و ادبی دخیل در آفرینش یک اثر ادبی، و همزمان توجه به شواهد و عوامل تاریخی و زندگی‌نامه‌ای (بیوگرافیک) تأثیرگذار بر خالق آن اثر ادبی، می‌تواند، منجر به تهیه گزارشی جامع‌تر و نقدی معتبرتر از آن اثر ادبی شود. در نتیجه اتخاذ چنین رویکردی و مطالعه غزل ۹۱۱ مولانا با مطلع "به روز مرگ چو تابوت من روان باشد"، و غزلواره "Death, Be Not Proud" از جان دان مشخص شد، هر دو شاعر، آرمان‌های یکسانی داشته‌اند و علی‌رغم وجود تفاوت بسیار بین این دو شاعر در سطوح مختلف، می‌توان ادعا نمود که هدف هر دوی آن‌ها از خلق این دو اثر ادبی برجسته، یعنی این دو شعر با مضمون اصلی "مرگ"، واحد و یکسان بوده است. درواقع، این دو شاعر قصد داشته‌اند با اتکا به آرایه‌های ادبی و مضامین تاریخی، و مباحث فلسفی، اعتقادی و مذهبی مختص به عصر و دوره خود، که جهان بینی ایشان را شکل داده است، بر اضطراب ناشی از "مرگ" در اشعار خود غلبه کنند. لازم به ذکر است که پژوهشگران پژوهش فعلی معتقدند، که شعر این دو شاعر صرفاً نباید به عنوان خروجی ادبیاتی مورد بررسی قرار بگیرند، بلکه در زمان مطالعه این آثار حتماً منتقدان ادبی باید دغدغه‌های معنوی این دو شاعر بزرگ را که در واقع دو شخصیت معتقد و برجسته دینی و پیشوای مذهبی عصر خود هستند، رانیز در نظر بگیرند. در واقع هم برای مولانا، و هم برای دان، آنچه مهم‌تر از همه چیز است، تنویر افکار عمومی و هدایت مخاطب به سمت فهم و درک درست واقعیت "مرگ" و غلبه بر "مرگ‌هراسی" است؛ زیرا دوره‌های تاریخی خاصی که این شاعر و پیشوای مذهبی در آن زیسته‌اند، هم برای تاریخ اسلام و هم برای تاریخ مسیحیت، پرتنش، و سرنوشت ساز بوده است.

## منابع

طاهری، قدرت الله. (۱۴۰۱). مبانی رواداری مذهبی مولانا با اقلیتهای دینی. *عرفان پژوهشی در ادبیات*، ۵۸، ۱، ۲۸۶-۲۵۸.

[doi.10.22054/msil.2022.65914.1033](https://doi.org/10.22054/msil.2022.65914.1033)

محمدی، ذکرائه، و محسن سلطانی (۱۳۹۷). سیر تصوف در عصر مغول. *مطالعات ایرانشناسی*، سال چهارم، شماره یازدهم، ۷-۲۰.

مولانا، جلال الدین محمد بلخی (۱۴۰۱). *غزلیات شمس تبریز (با گزینش و تفسیر دکتر، محمدرضا شفیعی کدکنی)*.

انتشارات سخن.

Abrams, M. H. (1953). *The mirror and the lamp: Romantic theory and the critical tradition*.

Oxford University Press.

Anne Coles, K. (2015). The Matter of Belief in John Donne's Holy Sonnets. *Renaissance*

*Quarterly*, 68(3), 899-931. <https://doi.org/10.1086/683855>

Eagleton, T. (2008). *Literary theory: An introduction* (2nd ed.). Wiley-Blackwell.

Jung, C. (1933). *Modern man in search of a soul*. Harvest.

Kaur, S., Banerjee, A. K., & Rani, N. (2015). A descriptive survey of death anxiety

(Thanatophobia) among young drug addicts in relation to their education and

locale. *Journal of Dental and Medical Sciences*, 14(10), 73-78.

Kübler-Ross, E. (1970). *On Death and Dying*. Macmillan.

Leporati, M. (2019). New formalism in the classroom: Re-forming epic poetry in

Wordsworth and Blake. *Humanities*, 8(2), 100. <https://doi.org/10.3390/h8020100>

Matheikal, T. (2001). *English Poetry From John Donne To Ted Hughes*. Atlantic

Publishers & Distributors (P) Limited.

Matterson, S. (1990). The formalist approach. In *The Great Gatsby. The Critics Debate* (pp.

9-17). Palgrave. [https://doi.org/10.1007/978-1-349-20768-8\\_2](https://doi.org/10.1007/978-1-349-20768-8_2)

Shrestha, Mua (2020). The Metaphysical Poet: John Donne and His Religious Experience in

Poetry. *Universe International Journal of Interdisciplinary Research*, 1, 1, 60-67.

Singh, P., & Roy, B. (2017). Effect of age and marital status on thanatophobia (death

anxiety among adult women of Ranchi, Jharkhand, India. *International Journal of Indian*

*Psychology*, 4(4), 32-38. <https://doi.org/10.25215/0404.044>

Sinoff, G. (2017). Thanatophobia (death anxiety) in the elderly: The problem of the child's

inability to assess their own parent's death anxiety state. *Frontiers in Medicine*,

4. <https://doi.org/10.3389/fmed.2017.00011>

Viladesau, Richard, 'The social context of the Baroque period: the beginnings of

modernity', *The Pathos of the Cross: The Passion of Christ in Theology and the Arts-The*

*Baroque Era* (New York, 2014; online edn, Oxford Academic, 16 Apr.

2014), <https://doi.org/10.1093/acprof:oso/9780199352685.003.0000>, accessed 30 Oct.

2024.

## **Overcoming the Psychological Feeling of ‘Death Anxiety’ and its Manifestations in Persian and English Poetry: A Case study of Poems by Rumi (Jalal ad-Din Muhammad) and John Donne Relying on New Formalism Approach of Literary Criticism**

“Death” is taken to be a complex matter as it is of an unknown nature. It is one of the main themes in most religions and sects around the world as well, and it has been studied from various perspectives over time: literature and poetry is one of the most prominent fields regarding the matter. Actually, poets and writers from different cultures, languages, and religions have repeatedly addressed this topic from various angles and have tried to provide their audience with solutions to overcome the so-called psychological sense of "death anxiety". Precisely speaking, this article aims at focusing on the issue by conducting a comparative study of two poems from Rumi (Jalal ad-Din Muhammad Balkhi), the Persian poet of the 7th century AH, and John Donne, the English poet of the 16<sup>th</sup> and 17th centuries, which are about "death"; and to that end adopts a "New Formalistic Approach". The results of the study showed that both poets strive to confront the anxiety associated with “death” in their poetry by relying on literary devices, philosophical and religious themes, as well as poetic structures.

**Keywords:** Death, Thanatophobia, Poetry, New Formalism, Maulana (Rumi), John Donne

Bamshad Hekmatshoartabari ( Corresponding Author)

**Affiliation:** Assistant Professor of English Language and Literature at the Department of English Language and Literature, Faculty of Humanities, Yasouj University, Yasouj, Iran.

Bizhan Hekmatshoar Tabari

**Affiliation:** Assistant Professor of TEFL at English Language Department, Ayandegan Institute of Higher Education, Tonekabon, Iran.